

اندیشه سیاسی غزالی بر اساس «المستظهری» و «الاقتصاد فی الاعتقاد»

عبدالواحد قادری^۱

چکیده:

اندیشه سیاسی امام محمد غزالی تابع شرایط سیاسی و اجتماعی عصر خود بود. بر این مبنا آثاری از غزالی که در آن به گوشه های از اندیشه وی به چشم می آید، تا اندازه زیادی تابع این نظر است. وی در کتاب فضایح الباطنیه که عمدتاً حول محور ردیه نگاشته شده و در فصولی نیز به بحث امامت و رهبری جامعه اسلامی نیز اشاره دارد که بیشتر نشان دهنده دغدغه حاکم بر زمان نگارش اثر مذکور است. در کتاب دیگر ایشان، یعنی «الاقتصاد فی الاعتقاد» که تا حدودی از مباحث مناقشه انگیز دار الخلافه بغداد دور افتاده است با آزادی بیشتری در مورد رهبری بحث می کند. با این وجود ایشان در هر دو اثر بر وجوب امامت تأکید دارد و این وجوب یک امر مصلحتی و برای انتظام دین و دنیا است.

واژگان کلیدی: غزالی، امامت، پیوند دین و دولت.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس.

امام محمد غزالی، فقیه، عالم، متکلم، صوفی و از نوادر عالم اسلامی، همچون ستاره ای درخشان در آسمان عالم بشریت به طور اعم و در تاریخ اسلام به طور اخص درخشیدند. چنان که ایشان را در ردیف مجددین دین اسلام، که در هر سده بنا بر حدیثی از رسول اکرم (ص) جهت احیای دین اسلام ظهور خواهد نمود، قرار می دهند. غزالی از لحاظ فقهی، شافعی و در کلام از پیروان اشاعره و یکی از بزرگترین متکلمان این اندیشه کلامی بود. از لحاظ علمی به چنان پایه ای رسید که بنا به قول ایشان بیشتر اهل روزگار وی از درک مطالب وی عاجز ماندند و در این مورد به حق بایستی بدان گفتار ایشان استناد جست و اقرار نمود. (غزالی، ۱۳۳۳: ۴) در این پژوهش بنا است تا به بررسی گوشه هایی از اندیشه سیاسی ایشان براساس دو کتاب «فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه یا المستظهری» و «الاقتصاد فی الاعتقاد» پرداخته شود. عصری که غزالی در آن قرار داشت اندیشه سیاسی اهل سنت با چالشی عظیم رو به رو بود. از یک طرف آل بویه خلافت را در قبضه داشتند، از طرف دیگر در اواسط قرن پنجم ترکان سلجوقی در آستانه قدرت گیری بودند و در تسلط بر دارالخلافه پا را فراتر از آل بویه نهادند، در همین زمان خلافت فاطمی رقیب دیرینه آنها قدرت خود را بسط داده و مدتی در بغداد مقر خلافت عباسی خطبه به نام آنها شد؛ با توجه به این مقدمه کوتاه از اوضاع سیاسی در قرن پنجم، می توان چنین برداشت کرد که شرایط سیاسی و اجتماعی عصر مورد نظر بر افکار و نظرات غزالی تأثیر بسزایی داشته است. بدین واسطه با بررسی اندیشه ایشان از طریق این رهیافت امید است که به بیان قسمتی از اندیشه سیاسی امام غزالی بر اساس دو کتاب مذکور پرداخته شود. بدین ترتیب، در سه قسمت، نخست، عصری که غزالی در آن نظرات خود را مطرح می نماید و همچنین بیان فراز و نشیب های خلافت از نزول قدرت سیاسی تا قدرت معنوی، دوم، شامل زندگی نامه امام محمد غزالی و در آخر، که مهمترین قسمت این پژوهش می تواند باشد، به بیان اندیشه سیاسی غزالی پیرامون امام با توجه به دو کتاب ایشان که ذکرش رفت، اشاره خواهد شد.

اوضاع سیاسی و فکری جهان اسلام در قرن ۵ هجری قمری:

با سقوط امویان و جایگزینی خلافت عباسی (۶۵۶-۱۳۲هـ.ق)، عصری در تاریخ اسلام تحت همین نام، که از نام جدشان عباس بن عبدالمطلب بود، باب شد. دوره اوج و اقتدار خلافت عباسی از روی کار آمدنش نزدیک یک قرن بیش تداوم داشت. در پایان قرن دوم هجری تحولاتی در جهان اسلام در حال رخ دادن بود که وضع را در آینده ای نه چندان دور تغییر داد. این تغییر عبارت است از ورود عنصری تازه به صحنه قدرت اسلامی که بنا به نظریه دولت ابن خلدون هنوز مراحل اولیه خود را طی می کند لیکن غلبه را به همراه خواهد داشت. با فوت معتصم (۲۲۷-۲۱۸هـ.ق) و واثق (۲۳۲-۲۲۷هـ.ق) عصر جدیدی در تاریخ عباسی رخ می نماید حاکی از چیرگی عنصر ترک بر دستگاه خلافت و شکل گیری حکومت های مستقل در اطراف خلافت عباسی. در سال ۳۳۴ هـ.ق خاندانی ایرانی شیعی (زیدی) بر بغداد چیرگی پیدا نمودند. با چیرگی بویهان (۴۴۷-۳۳۴هـ.ق) زیدی مذهب قدرت خلافت محدود شد اما هنوز اقتدار خویش را داشت. همزمان در غرب جهان اسلام خلافت شیعی مذهب (اسماعیلیه) بنام فاطمیان روی کار آمد که به دلیل اختلاف مذهب با آل بویه در واقع حفظ صوری دستگاه خلافت عباسی برای بویهان لازم می نمود. رقیب قدرتمند عباسیان، فاطمیان بود که بسان آنها دعوی خلافت داشتند و در سطح وسیعی کار تبلیغی و فرستادن دعوات خود را شروع کرده بود. قسمت اعظم اهمیت خلافت فاطمی به همین مورد برمی گردد زیرا که اگر به تشکیل خلافت امویان اندلس نیز نظری افکنیم، خواهیم دید یکی از مسائل عمده تشکیل خلافت اموی در اندلس نیز همین رقابت و جلوگیری از نفوذ داعیان شیعی فاطمیان در میان اندلسیان و ترس از گسترش خلافت آنان بود. (نعنعی، ۱۳۸۴: ۳۱۵-۳۲۵) به همین دلیل خود آل بویه خواستار بقای خلافت عباسی بودند زیرا از یک طرف، در صورت تابعیت فاطمی تنها حکم دست نشانده آنها را داشتند، و از طرف دیگر آنها زیدی مذهب بودند و فاطمیان هفت امامی (سبعیه). اما با این وجود جهان تسنن زیر سیطره خلافت عباسی چیرگی شیعیان را نیز خوش نداشتند. کمی آنسوتر در شمال شرقی شاهد ورود موجی تازه از مهاجرت قبایل بیشمار ترک به جرگه جهان اسلام هستیم که در سال

۴۳۱ هـ ق در نبرد دندانقان توانستند غزنویان را شکست داده و وارد عرصه قدرت طلبی گردند. این اقوام که به نام رئیس شان سلجوق نامیده شدند شروع به بسط قدرت خود به جانب غرب نمودند. به نظر می رسد خلافت عباسی چندان به ورود آنها به عراق و سپس بغداد و برکناری آل بویه دلگرم و خوشحال نبودند، هر چند که سلاجقه همگی سنی مذهب بودند (اکثر قریب باتفاق حنفی مذهب)، لیکن قدرت داشتند و بسان آل بویه ضعیف نبودند. رئیس سلاجقه را طغرل بیک (۴۵۵-۴۲۹ هـ ق) بر عهده داشت که با تدبیر به جانب نواحی غرب و داخل ایران سرازیر شدند. ابتدا اصفهان را فتح نمودند سپس عازم بغداد گردید. در سال ۴۴۷ هـ ق طغرل به بغداد رسید. در سال ۴۵۰ هـ ق وزیر خلیفه به نام بساسیری خطبه به نام خلیفه فاطمی المستنصر (۴۸۷-۴۲۷ هـ ق) کرد (ابن ابی الفوارس، ۱۹۳۳ م: ۱۸-۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰، ج ۹: ۱۱) که این مورد حدود یک سال به طول انجامید در این اثنا خلیفه به «عانه» نزد قریش بن بدران پناهنده شد و به طغرل بیک نامه نوشت و از وی طلب کمک نمود. طغرل با سپاهش به بغداد برگشت بساسیری را بیرون کرده و از خلیفه درخواست بازگشت به پایتخت را نمود. نکته مهم بعد از آن اتفاق افتاد و آن درخواست طغرل بیک مبنی بر خواستگاری از دختر خلیفه بود. اینک برای اولین بار است که حاکمی چنین درخواست مهمی را از خلیفه نموده، حتی امرای آل بویه نیز با همه تسلط بر خلفا چنین درخواستی ننموده بودند. هر چند قبل از آن در سال ۴۴۸ هـ ق خلیفه با بردارزاده طغرل بیک ازدواج کرده بود و این کار بیشتر جهت نزدیک شدن دو خاندان عباسی و سلجوقی و نفوذ سلاجقه در عراق بود اما اینک خلیفه با درخواستی دیگر مواجه شده است. ناچار خلیفه تن به قضای پیش آمده داد و دختر خویش را نامزد وی کرد شاید هدف طغرل از این کار تولد پسری بود که بتواند بر مسند خلافت عباسی به نیابت از دو خاندان باشد اما اجل بر روی اهداف سلطان سلجوقی دست فرا نهاد و به مقصود خویش نرسید. طغرل علاوه بر این جهت سیطره کامل بر بغداد و خلافت دو نماینده تحت عنوان عمید و شحنه در آنجا باقی گذاشت. مورد دیگری که در زمان طغرل نمود پیدا کرد انتخاب عمیدالملک به منصب وزارت بود؛ وزیر که حنفی بود در همان آغاز، کار را بر تضییق نسبت به شافعیان و اشاعره آغازید تا جایی که سبب شد امام الحرمین جوینی نیشابور را به قصد حجاز ترک

نماید و در حرمین شریفین تا فرو افتادن غائله کندی رحل اقامت افکند. در اواخر عمر غزالی نیز حنفیان جزو دشمنان وی محسوب می شدند تا جایی که خاطر او را در پیش سلطان سنجر کدر کردند که علم و دانش غزالی پاسخ آنها را داد (مکاتیب غزالی، ۱۳۳۳، ۴-۸).

در سال ۴۵۵ هـ ق آلب ارسلان به جانشینی طغرل رسید. کاری که او انجام داد انتخاب خواجه نظام الملک به مسند وزارت و برکناری کندی و قتل وی بود. در سال ۴۶۵ هـ ق ملک شاه جانشین وی گردید. با مرگ ملک شاه اقتدار سلاجقه کم کم به سر آمد و خلافت عباسی کم کم زمینه را برای در اختیار گرفتن و احیای قدرت خویش فراهم نمودند که سرانجام در زمان ناصر (۶۲۲-۵۷۵ هـ ق) به بار نشست. دو سال قبل از فوت ملک شاه یعنی در سال ۴۸۳ هـ ق حسن صباح بانی دعوت جدید در قلعه الموت شروع به فعالیت نمود. (دایره المعارف اسلامی، ذیل اسماعیلیه؛ جعفریان، ۱۳۸۶، ۴۶۰)

اما خلیفه القائم در سال ۴۶۷ هـ ق فوت نمود و پس از وی مقتدی تا سال ۴۸۷ هـ ق خلافت نمود، در سال ۴۸۷ هـ ق المستظهر خلیفه گردید که امام محمد غزالی کتاب المستظهري خود را به نام این خلیفه و در جهت ردّ بر رقیب فاطمی وی و باطنیان (غزالی، ۱۳۳۸، ۷۱) و تأیید منصب وی با وجود صغر سن و جانشین احتمالی که سلاجقه در نظر داشتند، نگاشت.

زندگی نامه امام محمد غزالی طوسی:

نام کامل وی ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی است (غزالی، ۱۳۸۰: ۱۰). غزالی بر پیشه وری اطلاق می شده که نخ پشم می فروخته است و گویا شغل پدری ایشان بوده است. هر چند تعبیر دیگری را نیز برای این واژه بکار می برند و آن اینکه غزالی منسوب است به غزاله [بدون تشدید (ز)] یکی از قرای طوس است. (غزالی، ۱۳۳۸: ۱۷)

امام غزالی در سال ۴۵۰ هـ ق در شهر طابران طوس، در ایام طغرل بیک سلجوقی به دنیا آمد. در همین سال ماوردی صاحب کتاب احکام السلطانیه وفات یافت. در مدت سلطنت طغرل، اشاعره و شافعیان از طرف حکومت تحت تعقیب بودند و این به واسطه دستور عمیدالملک کندی بود، لذا بسیاری از علما از نیشابور و آن حدود کوچ کردند. این امر تا

روی کار آمدن خواجه نظام الملک و اقبال وی به اشاعره و شافعیان ادامه داشت. بدین ترتیب، غزالی در عصری متولد شد که ابتدا با سرکوب اشاعره و شافعیان همراه بود و در ادامه حیاتش شاهد تغییر بینش حکومت بدان ها و عطف توجه به این دو بود. پدرش مردی عامی اما درویشی معتبد و صالح بود، و از اینکه از سواد محروم است همیشه متأسف و متأثر بود از این جهت بسیار میل داشت که فرزندانش چون او از نعمت دانش محروم نباشند بدین منظور هنگام مرگش دو فرزند خود را به نام های محمد و احمد را به یکی از دوستان صافی ضمیر و صوفی مشرب، به نام ابوحامد احمدبن محمد راذکانی سپرد و درباره تعلیم آن دو سفارش و توصیه نمود، همین شخص، که فقیهی شافعی مذهب نیز بود، معلم اول این دو بزرگوار بود. در مورد پدر غزالی داستانی نقل شده که گویا ایشان در برخی جلسات درس طلباب در قسمت پایین حجره می نشستند و آرزو می نمودند که خدایا دو فرزند وی را یکی فقیه و دیگری خطیب قرار دهد و خدا چنان نمود که در قوه مخیله پدر نمی گنجید و هر دو از اقران عصر خود و حتی زمان های بعد گردیدند.

چون کفیل محمد و احمد به دلیل دست تنگی از تقبل خرج آن دو باز ماند، بدان ها پیشنهاد نمود تا برای گذران زندگی خود و ادامه تحصیل در زمره طلباب جیره خوار مدرسه ای از مدارس دینی شهریه بده روزگار خود درآیند، و آنان از راه ناچاری پیشنهاد وی را می پذیرند. این سخن امام غزالی که «برای غیر خدا علم آموختم، ولی علم جز خدای را نپذیرفت»، می تواند مؤید این حقیقت باشد. (غزالی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۱)

سن ورود امام محمد غزالی با توجه به آنچه در مکاتیب ایشان آمده حدوداً سیزده سال تخمین زده می شود؛ چنانکه گوید: بدان که این داعی پنجاه و سه سال عمر بگذاشت، چهل سال در دریای علم غواصی کرد تا به جایی رسید که سخن وی از اندازه فهم بیشتر اهل روزگار در گذشت. بیست سال در ایام سلطان شهید (ملکشاه) روزگار گذاشت و از وی به اصفهان و بغداد اقبالها دید و چند بار میان سلطان و امیر المؤمنین رسول بوده (مکاتیب فارسی، ۱۳۳۳: ۱۰). تاریخ نگارش این مکاتیب در حدود ۵۰۳ هـ ق بوده و اگر با کسر چهل سال گفته شده حساب کنیم به تاریخ ۴۶۳ هـ ق نزدیک می شویم یعنی سن سیزده سالگی ایشان، این مدت از تحصیل پنج سال به طول انجامید، سپس

عازم جرجان گردید تا از محضر عالم آنجا ابوالقاسم اسماعیل جرجانی بهره مند شود (غزالی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۱؛ ابن جوزی، ۱۹۹۲م: ۶۲-۶۳) پس از آن به طوس بازگشت که در مسیر رجعت گرفتار عیاران شد و آن داستان مشهور روی داد. پس از سه سال اقامت در طوس در حدود سال ۴۷۳هـ ق عازم نیشابور گردید تا در آنجا نزد عالم شهیر امام الحرمین ابوالمعالی جوینی کسب فیض نماید، و چنان توجه استاد را جلب نمود که امام الحرمین به داشتن چنین شاگردی به خود می بالید. در سال ۴۷۸هـ ق امام الحرمین فوت نمودند، از این پس غزالی دیگر استادی اختیار نکرد و به پژوهش و تألیف دست یازید. آوازه غزالی در همان اوان جوانی عالم گیر شد و این سبب جلب توجه سیاستمداران آن زمان جهت به خدمت گرفتن ایشان شدند. نظام الملک به ارزش غزالی پی برد و او را در پناه خویش گرفت. غزالی در نتیجه این نزدیکی به القاب «زین الدین» و «شرف الائمه» نائل گردید و به استادی نظامیه بغداد برگزیده شد. در سال ۴۸۴هـ ق از طوس به راه اصفهان عازم بغداد شد (همان)، در سال ۴۸۷هـ ق او شایسته دریافت عنوان حجه الاسلامی و استاد برگزیده نظامیه بغداد شد و در مراسم نصب المستظهر بالله بر مسند خلافت شرکت نمود. و کتاب المستظهري خود را بنا به درخواست همین خلیفه به نگارش درآورد. همانطور که گفته شد پدر غزالی صوفی بوده و فرزند نیز این مشرب را در ضمیر ناخودآگاه خود داشت هرچند تا این زمان به خاطر دغدغه زندگی غزالی به منصف ظهور نرسیده بود اما اینک زمان آن رسیده تا به این ندای درونی پاسخ دهد. غزالی در کتاب المنقذ من الضلال که جبران خلیل جبران آن را به رساله اعترافات سن اگوستین تشبیه نموده است به صراحت ندای درونی خود را باز می نماید و اینکه تا حال آنچه نموده پاسخ نیاز درونی او نمی تواند باشد اینک قدم به راهی می گذارد که سرآغاز تحول درونی وی می باشد. (غزالی، ۱۳۳۸: ۳۳-۳۸) تاریخ دقیق آن را طبق آنچه در مکاتیب ایشان آمده سال ۴۸۹هـ ق می باشد، چنانکه گوید: چون بر سر تربت خلیل (ع) رسیدم، در سنه تسع و ثمانین و اربعمائه، و امروز قریب پانزده سال است، سه نذر کردم: یکی آنکه از هیچ سلطانی مالی قبول نکنم، دیگر آنکه به سلام هیچ سلطانی نروم، سوم آنکه مناظره نکنم. اگر در این نذر نقض آوردم دل و وقت شوریده گردد...

(مکاتیب فارسی، ۱۱، ۱۳۳۳-۱۰) اما سرگشتگی و طوفان درونی وی از سال ۴۸۸ هـ ق آغاز شده بود و گویا شش ماه در آن حال بوده است. (غزالی، ۱۳۳۸: ۷۵)

غزالی بغداد را در ظاهر به قصد حج ترک کرد لکن به شام رفت و در مسجد دمشق عزلت اختیار کرد و پس از دو سال عازم بیت المقدس گردید، در آنجا بود که کتاب ذی قیمت و مهم خود را تحت عنوان احیاء العلوم الدین به نگارش در آورد، از آنجا به قصد حج رفت و بنا به گفته خودش مدت عزلت ایشان ده سال طول کشیده است. (همان، ص ۷۸-۷۶) سپس به بغداد آمده و از آنجا به نیشابور رفت، فخرالملک پسر نظام الملک از او درخواست نمود که در نظامیه نیشابور تدریس نماید، لذا غزالی به صورت غیر رسمی شروع به تدریس نمود. در سال ۵۰۳ هـ ق حاسدان پیش سنجر از ایشان بد گفتند لذا سلطان دستور به احضار وی نمود که غزالی در جواب وی نامه ای نگاشت (مکاتیب فارسی، ۱۳۳۳: ۳) اما سرانجام سنجر رضا نداده و به دیدن او مشتاق شد و پس از ملاقات به دانش او اعتراف نمود. اما عمر کفاف نداد و سرانجام امام محمد غزالی در ۱۴ جمادی الاخر سال ۵۰۵ هـ ق در زادگاه خود به ملکوت اعلی پیوست. (ابن جوزی، ۱۹۹۲م: ۶۴) بدین ترتیب، با نگاهی به تحول فکری غزالی می توان گفت که او چند مرحله فکری را طی نمود تا سرانجام راه خود را پیدا نمود: الف- مرحله نخست طلبگی و کسب معلومات شرعی، و در همین زمان تعلیم، تحت تأثیر افکار عارفانه راذکانی بوده ولی چندان نبوده که بتواند نمود عینی یابد و به قالب تصوف در آید. در این مرحله او به عنوان «فقیهی شافعی» و «متکلمی اشعری» محسوب می گردد و آثاری را نیز که تألیف نموده با همین نگاه شریعتی است. در همین مرحله است که سخت فلسفه را که با دین هماهنگ نمی بیند مورد انتقاد قرار می دهد و نقایص آن را برمی شمارد. او می خواهد فلاسفه در آراء خود در مورد دین بازبینی صورت دهند و در مواردی که به تعارض با آن انجامیده خود را منطبق دهند. او در همین مرحله بحث تکفیر فلاسفه را مطرح می کند لیکن در آتی است که اندیشه طریقتی بر او غالب می شود او بحث تکفیر را به گونه ای دیگر مطرح می کند و در دادن نسبت کفر نسبت به فرق اسلامی تجدید نظر می کند و اصراری ندارد که فرقه ناجیه را فقط رستگار بداند.

ب- مرحله دوم تفکر وی را باید زمانی دانست که او در بغداد است و به یک نوع چالش

فکری دچار می شود. در این مرحله است که در زندگی خود تأمل می کند و غوغای زمانه را بی اهمیت تر از آن چیزی می داند که برایش ارجی قایل شود. پ- مرحله سوم فکری وی که آنچه تاکنون در پیش گرفته را نادرست می داند و طریقی دیگر بر می گزیند، در همین مرحله آثار ایشان نیز قالبی دیگر پیدا می کند و فکر ایشان در زمینه سیاسی دیگر آن دغدغه کتاب المستظهریه را ندارد، هرچند بایستی گفت او فقه شافعی و کلام اشعری را کنار نگذاشت و از اندیشه تسنن عدول نکرد، بلکه طریقی دیگر نیز در پیش گرفت و به کمک آن در افکار پیشین تا حدودی تعدیل ایجاد نمود. او در این مرحله طریقت را با شریعت هماهنگ نمود.

اندیشه سیاسی غزالی بر اساس دو کتاب المستظهری و الاقتصاد فی الاعتقاد:

غزالی نوشته های خود را بیشتر در زمینه های فقه، دین و اخلاق تألیف نموده و شامل ردیه هایی است که علیه باطنیان و فلاسفه نگاشته است. اینکه در این دوره صلیبیون سرزمین های اسلامی را مورد تاخت و تاز خویش قرار داده اند با این حال غزالی از آنها بحثی به میان نیاورده، خود گویای این است که اهداف جهانی اسلام با بروز مشکلات ناشی از تفرقه در دنیای اسلامی به فراموشی سپرده است. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۲۹۲)

غزالی را بیشتر به عنوان یک متکلم ضد فلسفه شناسانده اند اما اگر او را به عنوان یک آسیب شناس فلسفه بشناسیم که سعی داشته آن را با شریعت همراه کند نوع نگاه به غزالی متفاوت خواهد بود اما ما از او به عنوان فردی ضد فلسفه یاد می کنیم در حالی که بیشتر استدلال های وی فلسفی می نماید.

غزالی در اندیشه سیاسی خود موضعی میانه بین ماوردی و ابن تیمیه اتخاذ نموده است و از این منظر است که تعریف او از سیاست بر سه پایه استوار است: ۱- اصول دین ۲- اصول فقه ۳- اینکه انسان بالطبع موجودی است مدنی. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۲۹۰-۲۸۱) او غایت سیاست را در آماده نمودن انسان برای سعادت نهایی در جهان دیگر می داند، چنانکه گوید: دنیا منزلگاه وی است نه قرارگاه، و وی بر صورت مسافری است... و هر روزی که می گذرد از عمر وی، چون مرحله ای است که بدان نزدیکتر می شود به قرار

گاه خویش^۱. (غزالی، المستظهریه، ۱۹۴؛ کیمیای سعادت، ۱۳۸۰ ج اول، ۵۲۵) بدین طریق غزالی بین دین و سیاست پیوند ناگسستنی بر قرار می کند، آنگونه که اشاره دارد: اسلام و سلطان دو برادر همراه همنند که اصلاح نمی پذیرد یکی از آن دو مگر با دیگری؛ پس اسلام اساس و پایه و سلطان حارس و نگهبان. پس اگر بنیاد نباشد آن یکی نابود شود و اگر حارس و نگهبان نباشد آن دیگری ضایع گردد^۲. (المستظهری، ص ۲۰۵) و از این نظر او به مسائل سیاسی با دید مذهبی می نگریست و خود را با مسأله رابطه حاکمیت و قدرت دنیوی (سلطان) از یک طرف، و دین و ملک از طرف دیگر مواجه می دید. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۲۰۵)

غزالی کتاب فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه را در سال ۴۸۷ هـ.ق، برای اثبات امامت المستظهر بالله (۵۱۲-۴۸۷ هـ.ق) در مقابل رقیب وی فاطمیان از یک طرف، و از طرف دیگر صحت ولایت المستظهر در مقابل سلاجقه که به صحیح بودن امامت فردی چهار ساله قایل نبودند، نگاشت. قصد او نشان دادن مشروعیت خلیفه عباسی به عنوان نماینده خداوند و همچنین دستیابی او به امامت که مطابق با شرع بوده و همچنین لزوم اطاعت و یاری مردم از وی بوده است. این کتاب که با کوشش و مقدمه عبدالرحمن بدوی، افزون بر آنچه گلدزیهر آن را برای نخستین بار طبع کرده بود، در ده باب منتشر نموده است. در باب نهم و دهم این کتاب به ترتیب ذیل عناوین « فی إقامة البراهین الشرعیة علی أن الإمام القائم بالحق الواجب علی الخلق > طاعته < فی عصرنا هذا هو الإمام المستظهر بالله، حرس الله ظلالة» و دیگری « فی الوظائف الدینیة التي بالمواظبة علیها یدم استحقاق الإمامة» به صفات و شروط امامت و چگونگی تداوم آن در امام می

^۱. هذه الدار ليست دار مقرّ، و انما هي دار ممرّ؛ و الناس فيها على صورة المسافرين. و الدار الآخرة مقصد سفرهم، و زمان الحياة مقدار المسافة. المستظهریه ص ۱۹۴

^۲. الاسلام و السلطان أخوان توأمان لا يصلح أحدهما ألا بصاحبه؛ فالإسلام أسّ و السلطان حارس. فملا أسّ له منهدم، و مالا حارس له ضائع

پردازد. او در ابتدا باب نهم مقصود چنین بیان می‌دارد که:^۱ هدف از کتاب بیان امامت المستظهر بر وفق شرع، و همانا اینکه بر عموم علمای روزگار به طور یقین واجب است به دادن فتوای وجوب اطاعتش بر مردم و نفوذ حکمش بر طریق حق... (غزالی، بی تا؛ ۱۶۹، ۱۸۲-۱۸۱)

غزالی قبل از پرداختن به بحث شرایط امامت، به ضرورت نصب امام جهت حفظ اسلام اشاره دارد زیرا که در صورت نبود امام آثار سوء فقدان آن نظیر بروز فساد اجتماعی، غلبه ردائل و گسترش آن در جامعه و خطر از بین رفتن جان و مال و ناموس مردم رخ خواهد داد، لذا ضرورت نصب امام در همه حال ضروری می‌نماید. (زرگری نژاد، بی تا؛ ۱۱؛ غزالی، بی تا؛ ۱۷۳)

در ادامه او به مبحث انتخابی یا انتصابی (از طریق نصّ) بودن طریق انتخاب امام می‌پردازد. او در ضمن ردّ نمودن و ابطال امامت منصوص، حتی در مورد بکریه و راوندیه که قائلین نصّ بر امامت ابوبکر و عباس بن عبدالمطلب هستند، به انتخاب امام نظر دارد استاد وی امام الحرمین نیز امامت مبتنی بر نصّ را ردّ می‌کند چنانکه باقلانی نیز انعقاد امامت را به دوگونه نصّ و انتخاب اشاره دارد و طریق نصّ را مردود می‌داند (صابری، ۱۳۸۷: ۲۵۹، ۲۷۰) او در این مورد به بیعت جهت انعقاد امامت اشاره نموده و در این باره شرط بیعت را به ترتیب از اجماع عموم مردم به اجماع عموم اهل حلّ و عقد سراسر اقطار اسلامی و سپس به اجماع اهل بلدی که امام در آنجا ساکن است، همچنین به اجماع ده نفر یا پنج نفر و یا عدد مخصوصی کاهش می‌دهد تا در نهایت بیعت شخص واحد صاحب شوکتی را کافی می‌داند.^۲ (غزالی، بی تا؛ ۱۷۶-۱۷۷؛ قادری، ۱۳۸۵: ۹۵)

^۱ بیان امامته علی وفق الشرع، و أنه یجب علی كافة علماء الدهر الفتوی، علی البتّ و القطع، بوجوب طاعته علی الخلق و نفوذ أفضیته بمنهج الحق، و صحه تولیته للولاء و تقلیده للقضاء، و براءة ذمه المکلفین عند صرف حقوق الله تعالی الیه، و أنه خلیفه الله علی الخلق، و أن طاعته علی كافة الخلق فرض - المستظهریه، ص ۱۶۹؛ ۱۸۱-۱۸۲

^۲ و الذی نختاره أنه یکتفی بشخص واحد یعقد البیعه للإمام مهما كان ذلك الواحد مطاعا ذا شوکة لا تطال و مهما كان مال إلی جانب مال بسببه الجماهیر و لم یخالفه إلاً من لا یكثرث بمخالفته. فالشخص الواحد المتبوع المطاع الموصوف بهذه الصفة إذا بايع كفی، إذ فی موافقته موافقة الجماهیر؛ المستظهریه، ص ۱۷۶-۱۷۷

صفات و شروط امامت: غزالی در این کتاب صفات و شروط امام را ده مورد برشمرده که شامل دو دسته می باشد: دسته اول صفات طبیعی است نه اکتسابی و شش مورد را در برمی گیرد: ۱- بالغ بودن زیرا که امامت برای کودک متصور نیست، ۲- برخوردار بودن از عقل، زیرا که عقد برای مجنون نیست، همچنین نه کودک و نه مجنون مکلف نیستند، ۳- آزاد باشد و بنده نباشد زیرا بنده مالک خویش نیست و اختیار خود را ندارد، ۴- مذکر باشد چون امامت برای زن منعقد نمی گردد هر چند که دارای جمیع صفات و کمالات باشد چنانکه منصب قضاوت را نیز نمی تواند بدست آورد، ۵- دارای نسب قریشی باشد، ۶- دارای سلامت حواس چون بینایی و شنوایی باشد. این دسته از صفات غریزی بودند اما دسته دوم شامل صفاتی می باشد که اکتسابی هستند و چهار مورد را شامل می شود: ۱- شوکت ۲- کفایت ۳- ورع ۴- علم.

او مراد از شوکت را چنین بیان داشته که: 'مراد نجده به عنوان شرط، دارا بودن شوکت (قدرت)، کثرت ساز و برگ، پشت گرم به سپاه، توانایی تعیین والیان، توانایی در قلع و قمع باغی و طاغی و جهاد با کافران و خاموش کردن آتش فتنه و خوابانیدن آشوب ها قبل از اینکه شرش ظاهر و ضررش انتشار یابد.

غزالی به این نکته واقف است که در این عصر ترکان بسان نیروی قدرتمندی توانایی دفاع از کیان اندیشه سنت را دارا می باشند و برای اینکه خلیفه آن قدرت را داشته باشد که بتواند در مقابل باطنیان توان مقابله داشته باشد لذا به این قایل می شود که وجود آنها را در کنار خلافت بپذیرد. بدین ترتیب او شوکت خلیفه را در اطاعت ترکان سلجوقی می بیند و می گوید: پس شوکت در عصر ما در مردمان ترک است، و خداوند آنها را به موالات و محبت خلیفه سرافرازشان نموده تا جایی که به واسطه نصرت او

۱. مراد الأئمة بالنجدة ظهور الشوكة، و موفور العدة، و الاستظهار بالجنود، و عقد الألوية و البنود، و الاستکمان- بتضافر الأشباع و الأتباع- من قمع البغاة و الطغاة و مجاهدة الكفرة و العتاة و تطفئة نائرة الفتن و حسم المواد المحن قبل أن يستظهر شررها و ينتشر ضررها. المستظهرية ص ۱۸۱-۱۸۲

نابودی دشمنان دولتش، وایمان به خلافت و امامتش و وجوب طاعتش مقربین پروردگار شدند... بدین وسیله این نجده برای غیر ایشان نباشد^۱. (غزالی، بی تا: ۱۸۲-۱۸۱)

مورد دوم کفایت است که شامل ترجیح مصالح و تمییز خیر از شر... می باشد، و مقصود از آن را «إقامة تناظم الأمور الدینیة و الدنیویة»؛ اقدام به انتظام امور دینی و دنیوی، دانسته است. (همان، ۱۸۶-۱۸۵) از نگاه غزالی پیوند دین و دولت چنان است که کفایت امام بایستی به تنظیم امور مربوط به این دو بینجامد. سوم ورع، که آن را گرامی ترین صفات و بزرگترین و اولی ترین آنها به رعایت آن می داند، همراه تقوا ذکر کرده است.

صفت چهارم علم می باشد، غزالی در این بخش اشاره دارد که علما بر این رأی اتفاق دارند که همانا امامت برای کسی که به مرتبه اجتهاد و فتوا نرسیده باشد منعقد نمی گردد اما باز با این سخت گیری غزالی، او انعقاد امامت را برای فردی که مرتبه اجتهاد نرسیده باشد جایز می داند ولی امام می بایستی در مسائل پیش آمده به اهل علم (علما) رجوع نماید. (همان، ص ۱۹۱) در اینجا اگر صفات شوکت (که در ترکان و به اصطلاح سلطنت نمود می یابد)، کفایت (که برای خلیفه لازم می نماید) و علم (که علما آنرا دارا می باشند) امام را در کنار هم قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که تئوری غزالی در خلافت، بر پایه تعادل دقیق قدرت و همکاری خلیفه، سلطان و علما استوار است. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۱۸)

در باب دهم کتاب که بیشتر اندرزنامه می نماید و شبیه این گفتار را در کتاب دیگر ایشان یعنی کیمیای سعادت می بینیم. (غزالی، ۱۳۸۰: ۵۴۲-۵۲۵) غزالی سعی دارد تا با ارائه شیوه و عملکرد خلفای راشدین... به وظایفی که امام ملزم به انجام آنها است، بپردازد. برای نمونه از جمله وظایف امام عدالت و رسیدگی به امور مردم است و غزالی در این کتاب داستانی از عمر بن خطاب را جهت بیان و اهمیت آن ذکر می کنند. همانطور که در آغاز گفتیم این اثر غزالی از جمله ردیه های ایشان است که در مقابل باطنیان نوشته شده و در آنجا نیز که به اندیشه سیاسی می پردازد نتیجه شرایط

^۱ فالشوكة فی عصرنا هذا من أصناف الخلائق للترك، و قد أسعدهم الله تعالى بموالاة و محبته حتی إنهم یتقربون إلى الله بنصرته و قمع اعداء دولته، و یتدینون باعتقاد خلافته و إمامته و وجوب طاعته... فهذه نجده لم یثبت مثلها لغیره؛ همان

سیاسی است که نویسنده در آن قرار گرفته از یک طرف تهدیدات فاطمیان از طرف دیگر عنصر قدرتمندی در بغداد حضور دارد که بایستی به گونه ای وجود آنها را با نهاد خلافت پیوند داد. نکته جالب در مورد ترکان تغییر و تحول نگرشی است که نسبت به این قوم از آغاز رویارویی با آنها در شمال شرق ایران و در آیام فتوحات تا به روزگار قدرت ایشان روی داده است. مسلمانان در ابتدا آنها را به عنوان دشمن و مناطق آنها را دارالکفر محسوب می کردند و البته این دشمنی به قبل از اسلام و زمان ساسانیان نیز بر می گردد تا جایی که گویا برخی از دهقانان خراسان اعراب مسلمان را در نبرد بر علیه ترکان یاری می دادند. سپس با فرآیند مهاجرت گسترده ترکان و غلبه بر این ناحیه و اسلام آوردن آنها عنصر نیرومندی وارد تاریخ اسلام شد که اگر نگوئیم در گسترش دین اسلام و حفاظت از اعراب برتر هستند، برابری می کنند. اینجاست که می بینیم در باب آنها احادیث اسلامی که تا قبل آنها را نکوهش می نمود اینک به ستایش آنها روی آورده و حتی حدیثی را از امام ابوحنیفه در یاری مذهب وی نقل می کنند و تا جایی این امر پیش می رود که غزالی شوکت امام را در وجود آنها می بیند.

کتاب دیگر غزالی «الاقتصاد فی الاعتقاد» می باشد که همراه با شرح و تحقیق و تعلیق «الدکتوره انصاف رمضان» طبع گردیده است. این کتاب نیز از زمره کتب کلامی غزالی به حساب می آید که آن را پس از کتاب المستظهری نگاشته است [بنا به گفته الاقتصاد] و شامل چهار تمهید و چهار قطب است. (غزالی، ۲۰۰۳م: ۱۶-۱۵) در قطب رابع کتاب در باب سوم ذیل عنوان «فی الإمامة» به اندیشه سیاسی وی برمی خوریم. در ابتدای بحث در مورد امامت است که آن را نه حاصل معقولات و نه مهمات دانسته بلکه ثمره تعصبات می داند و بدین خاطر شرط ایجاز و مختصر گویی را در مقایسه با کتاب پیشین رعایت نموده است. چنان می نماید که غزالی این کتاب را در دوره عزلت نگاشته و به همین دلیل آنچنان که در کتاب پیشین به این موضوع پرداخته بود اینجا چندان وقعی نمی نهد با این وجود در باب اندیشه سیاسی وی بسیار مفید به نظر می رسد. او این باب را در سه قسم طرح می کند: ۱- بخش اول: وجوب نصب امام ۲- بخش دوم: شروط امام ۳- بخش سوم: عقیده اهل سنه در باره صحابه و خلفاء راشدین.

غزالی دلایل نصب امام را اولاً برگرفته از شرع و در مرتبه دوم از اجماع دانسته است و به اصطلاح در مورد وجوب نصب امام دلایل نقلی را بر دلایل عقلی ترجیح می‌دهد هر چند که از نظر او اجماع نیز دلیل عقلی است. (زرگری نژاد، بی تا: ص ۱۱۱) او بسان تألیف پیشین به پیوند دین و دولت اشاره دارد و اینکه «نظام الدین لا يحصل إلا بنظام الدنيا» نظام دین جز به نظام دنیا حاصل نیاید، «نظام الدنيا و الدین لا يحصل إلا بإمام مطاع» نظام دنیا و دین جز به امام مطاع میسر نشود. (غزالی، ۲۰۰۳م: ۱۶۹) در ادامه ضمن تأکید بر این پیوند گوید: همانا نظام دین که عبارت است از معرفت و عبادت جز به سلامت ابدان و امان بدست نیاید و صحت این دو نیز- همراه با مال و حیات- جز به سلطان مطاع محقق نگردد در نتیجه «نظام الدین لا يتحقق إلا بسلطان مطاع»، سلطان در نظام دنیا ضروری است و نظام دین جهت نیل به سعادت آخرت ضروری است و این قطعاً مقصود انبیاء بوده، پس وجود نصب امام از ضروریات شرع است که راهی جز آن نیست (همان، ۱۷۰) نکته جالب توجه در این گفتار کاربرد واژه سلطان است، چنانکه در کتاب المستظهری نیز آن را آورده است، و اینکه آیا مراد وی خلیفه است یا سلطان سلجوقی جای سوال باقی است. لمبتون منظور از آن را نهاد سلطنت گرفته است. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۲۹۹) اما اگر به تقسیم بندی که غزالی از مراتب سیاست در احیاء العلوم نموده توجه شود، این مشکل رفع خواهد شد. در احیاء العلوم وی در مرتبه دوم و در غیاب انبیاء حکام را، اعم از امام یا سلطان و همچنین فقها قرار داده و وجه مشترک این عده نیز از نظر او، توانایی اعمال سلطه بر ظواهر و جوارح آدمیان بود و اختصاصی به نهاد سلطنت ندارد. (قادری، ۱۳۸۵، ۹۵)

بخش دوم: در این قسمت غزالی به بیان شرایطی می‌پردازد که به نصب امام می‌انجامد. او شروط امامت را به دو دسته از خصایص تقسیم می‌کند: الف- خصایص ذاتی، ب- خصایص غیر ذاتی. او برای مورد اول پنج صفت قائل است که عبارت اند از: ۱- الأهلية و مراد از آن توانایی تدبیر خلق و هدایت آنها بر طریق حق است، ۲- علم و ورع، ۳- خصایص ممیزه برای قضاوت و از آنها: مرد بودن، بلوغ، عقل، آزاد بودن، سلامت نطق و سمع و بصر، و عدالت و نزاهت... ۴- قریشی باشد، ۵- تولیت یا تفویض من جانب او. اما منظور از مورد اخیر تفویض قدرت از جانب امام به کسی که مطیع است، و اما تولیت که

از سه طریق است: الف- نصّ از جانب پیامبر (ص)، ب- نصّ از جانب امام عصر که اقدام به تعیین یکی از فرزندانش یا قریشی دیگری به عنوان ولی عهد نماید، ج- تفویض، در صورتی تعداد واجدین شرایط زیاد باشد این امر مستلزم اجماع و بیعت و اتفاقشان بر فرد تفویضی باشد تا اطاعت همگی را به همراه داشته باشد. ولی اگر پس از وفات امام جز یک فرد قریشی که در آن همه صفات جمع است پیدا نشد امامت وی صحیح و اطاعت وی واجب می باشد. مورد دیگری که غزالی بیان می دارد تعیین امام به سبب قوت و شوکت و کفایت... است در این صورت اگر بر سر امامت منازعه رخ داد و بیم فتنه رفت، افضل آنست که امامت به وی تفویض و با وی بیعت صورت گیرد. همان طور که در گفتار پیشین اشاره شد او سعی دارد در هر صورت حاکمی را بر مسند قدرت بنشاند و از آشفتگی برحذر دارد.

سپس غزالی در ادامه به مورد دیگری اشاره دارد که در کتاب پیشین نیز از آن بحث نموده بود ولی در اینجا صریح تر نظر خود را بیان می دارد، زیرا که او این مطلب را برای خلیفه نمی نگارد می تواند کمی بازتر ابراز نظر کند، و آن اینکه اگر شرایط گفته شده جهت انعقاد امامت بدان حدّ نرسید، یا اگر عالم نباشد ولی در امور به علما مراجعه کرد، چه باید کرد؟ او در جواب به دو رأی اشاره دارد: یکی آنکه خلع وی واجب و محول کردن آن به کسی که جامع شروط می باشد لازم است اما بدون فتنه و جنگ. رأی دوم اطاعت و قبول امامتش را در صورتی که ترس از فتنه و جنگ باشد، واجب می داند هر چند شرایط امامت را کاملا حائز نکرده باشد ولی از مشورت او با علما را چاره نباشد. (غزالی، ۲۰۰۳م: ۱۷۲-۱۷۰)

و اما مورد آخری که غزالی در این کتاب به آن اشاره می کند آراء مربوط به صحابه و خلفای راشدین می باشد. او ضمن بیان سه دیدگاه افراطی، تفریطی و اعتدالی نظر اخیر را شایسته توجه می داند و بنیاد فکر خود را بر آن می گذارد. او در مورد صحابه به این حدیث استناد می ورزد که: «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»؛ او سپس در مورد ترتیب افضلیت خلفا گوید که آنها افضل صحابه هستند و ترتیب فضلشان نیز بر اساس ترتیب امامتشان است هر چند که فضل حقیقی آنها را جز خدا و رسولش نداند. در واقع او مسئله فاضل و مفضول را با این بیان خود ردّ می نماید و نظر عمومی اهل

سنت را بیان می نماید. (همان ۱۷۴-۱۷۲) جوینی نیز خلافت خلفای راشدین را ترتیب فضیلت آنان می داند. (صابری، ۱۳۸۷: ۲۷۰) البته گروهی از معتزله از آنجمله ابوالهذیل علف نیز با وجود معتزلی بودن قبل از وی چنین نظری داشته است. (مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران، ۱۳۸۳: ۲۰۸)

نتیجه گیری:

حاصل اندیشه غزالی در این دو کتاب «فوائح الباطنیه»، «الاقتصاد فی الاعتقاد» که بیشتر جنبه کلامی دارد و در زمینه ردّ بر مخالفان نگاشته شده چنین است: او به پیوند عمیق دین و دولت اعتقادی راسخ دارد چنین برداشتی از همراهی دو نهاد را در قبل از اسلام در زمان ساسانیان به وضوح مشاهده می کنیم؛ همچنین او وجوب امامت برای جامعه اسلامی را لازم می داند و با هر گونه هرج و مرج و آشفتگی مخالف است و البته این امام با برداشت تشیع از بحث امام متفاوت است چنانکه غزالی در بخشی از کتاب المستظهری به ردّ آن پرداخته و در نظر او خلیفه وقت المستظهر همان امام است و واجب الإطاعه؛ او در این دو اثر به تفکیک نهاد سلطنت و خلافت قائل نیست بلکه هر دو را لازم می داند تنها با این تفاوت که نظام خلافت بایستی بر نهاد سلطنت چیرگی داشته باشد و در خدمت خلیفه یا امام باشد علما نیز در راستای علم امام مطرح است. نهایت بحث از نظر غزالی این است که نهاد دنیوی بایستی به همراهی با نهاد دین به گونه ای عمل کند که در سایه آن بتوان به سعادت اخروی دست یافت زیرا که مقصود همه انبیاء در مسیر آن هدف و تحقق آن بوده است.

منابع:

- ابن اثیر، (۱۳۷۰) *الکامل*، جلد ۹، ترجمه محمد حسین روحانی. تهران: اساطیر
- نعنعی، عبدالمجید، (۱۳۸۴) دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- صدرالدین ابوالحسن علی بن ابی الفوارس، (۱۹۳۳م) اخبار الدولة السلجوقیه. لاهور اسماعیلیه، دایره المعارف اسلامی
- جعفریان، رسول، (۱۳۸۶) تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران، نشر علم، چاپ اول.
- غزالی، محمد (۱۳۳۸)، المنقذ من الضلال (اعترافات امام محمد غزالی)، ترجمه زین الدین کیائی نژاد. تهران
- _____، (۱۳۸۰) کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، جلد اول، تهران، چاپ نشر علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- _____، (۱۳۳۳) مکاتیب فارسی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس.
- _____، فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه با کوشش و مقدمه عبدالرحمن بدوی
- _____، (۱۴۲۳هـ/۲۰۰۳م)، الاقتصاد فی الاعتقاد، شرح و تحقیق و تعلیق الدكتورۀ إنصاف رمضان، لبنان، بیروت، لطباعه والنشر و التوزیع، الطبعه الاولى.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن (۱۹۹۲م) المنتظم، جزء السابع عشر، به کوشش: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت
- لمبتون، (۱۳۷۹) دولت و حکومت در اسلام، تهران: تبیان
- زرگری نژاد، غلامحسین، (بی تا)، مقدمه ای بر اندیشه سیاسی در اسلام، جزوه درسی صابری، حسین، (۱۳۸۷) تاریخ فرق اسلامی (۱) فرقه های نخستین، مکتب اعتزال، مکتب کلامی اهل سنت، خوارج، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم

قادری، حاتم، (۱۳۸۵)، اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران، تهران، انتشارات سمت، چاپ هفتم.
مجله تخصصی گروه تاریخ دانشگاه تهران، ویژه نامه تاریخ اسلام، شماره ی پیاپی ششم و هفتم، سال پنجم ۱۳۸۳، ص ۲۰۸